

## یادداشت‌هایی بر فرهنگ لغات عامیانه

تالیف سید محمدعلی جمال زاده . به کوشش دکتر محمد جعفر محبوب  
۲ ص دیباچه + ۱۰۴ ص مقدمه + ۴۶۵ ص متن + ۶ ص خانمه

طلسم شکست. حالا فرهنگ عامیانه هم داریم، نوشته‌ای  
حاصل چهل سال گردآوری و چهار سال چاپ. سعی جمال زاده  
در این مهم مشکور است که سرانجام اوراق درهم و برهم  
این کتاب را از گوشه‌ی کنج‌های کاغذهای پریشان، که دک‌های جادوگران را بخاطر  
می‌آورد، بیرون کشید و این بیم‌زدل زدود که این اوراق رفته رفته طعمه‌ی پیش‌آمد-  
های اجتناب‌ناپذیر زمانه شود و یکباره در حلقوم اژدهای هفت سرسیان و  
فراموشی ناپدید گردد.\*

بیت : از دست وزبان که بر آید . . . و اما مسود حقیر این سطور که بخلاف  
لغت و خانمه نویس این کتاب\*\* هم در این لحظه از زمان - یوم جمعه ۱۵  
رمضان المبارک سنه ۱۳۸۲ هجری قمری - کودکی دبستانی بیش نیست و این  
کتاب را جز به این نیت نخریده است که باقرائت آن در ساعات فراغت حسب الامر  
معلم زبان فارسی خویش- که اخیراً سخت‌تر موظف به تأکید در این امر شده است-  
به تقویت لسان مادری خویش پرداخته باشد، و نیز گرچه بی‌حرف پیش به حدسی  
قریب به یقین انتخاب این کتاب را بعنوان یکی از کتب برگزیده در این سال از  
جانب یکی از مجلات معتبر محرز میداند؛ معذک با کمال خضوع و خشوع به تسوید  
این اوراق می‌پردازد که منقول است از حواشی خطی این فقیر بر صحیف این کتاب  
نقیس بینگام نورقی آمیخته باشتاب.

**الف** خواندن بعضی لغات آدم را کلافه می‌کند. گویا  
**شیوه‌ی ضبط لغات** همه یادستکم مقداری از لغت‌ها را باید با حروف لاتین نوشت،  
یا لااقل با اعراب و یا بهمان ترتیب اول و ثانی و الخ. اما

\* جمال زاده . آخر مقدمه . ص ۱۰۴

\*\* «استاد ما آقای جمال زاده نویسنده سحر آفرینی‌ها که پیشقدم احیای زبان عامیانه  
و استعمال آن در نوشته‌هاست و بنده در آن روزگار که ایشان نخستین گامها را در این راه  
برمی‌داشتند کودکی دبستانی بود.» دکتر محمد جعفر محبوب . خانمه . ص ۲۹

در تمام کتاب یکبار آمده است: *Dim* و نسبت لغات اعراب دارچین است؛ در ده صفحه اول ۷، از ۲۴۳ لغت، ص ۱۰ تا ۱۱، ۴، از ۱۵ لغت، و در صفحات ۴۰۰ تا ۴۱۰ تعداد لغات دارای اعراب ۲۰ تا ۱۴۳ تا لغت .

در اینگونه حروف هم گاهی توجه به عربیت! مانع ارائه‌ی صورت درست و تلفظ شونده‌ی کلمه است: کیف، برای ایرانی جماعت به فتح اول و سکون یاء نیست، حتماً به کسر اول است. هر کس توانست این لغات را بی‌اشکال بخواند یک جلد کتاب «زندگی و افکار جمال‌زاده» و نسخی از مجلات گوناگون، شامل «داستانهای عامیانه‌ی فارسی» پیش این حقیر جایزه دارد:

اقرمزنک . تخرمه . ننز و روجدار . سیاه‌توه . کشم . وور و وور . والی غیر النهایه ..

ب فکر میکنم این شین ضمیر را نباید مقدم بر مصدر بعنوان ریشه‌ی لغت گرفت و در فرهنگ ردیف کرد. برای مثال: بیداش شدن. تلنگش در رفتن. تنگش گرفتن. حقش را دستش دادن. حقش را کف دستش گذاشتن. شکش و برداشتن. قیش گرفتن. کبکش خروس خواندن. گرما گرماش شدن. گریه‌اش گرفتن. لغتش دادن و غیره ... زیرا در این صورت می‌توان سایر مشتقات و وجوه صرف شدایی را هم آورد و بر سر مصدر زد و ردیف کرد مثلاً: پیدامان شدن. تلنگمان در رفتن. حقمان را دستان دادن و غیره ...

اینها را بهتر است چنین ضبط کرد: پیداشدن. تلنگ در رفتن. تنگ گرفتن. حق کسی را دستش دادن. حق کسی را کف دستش گذاشتن. شك برداشتن (کسی را-). قی گرفتن (کسی را-). کبک کسی خروس خواندن و غیره.

ج ازجا در رفتن، از حال رفتن، از خود در آمدن و ... را نباید در ردیف «از» آورد و آنوقت «پس کسی بر آمدن» را در ردیف «پس» بی «از» می‌که لازم دارد. «در آمدن» بصورت (از جلو کسی -) و «رو بردن» بصورت (از-). ترتیبی صحیح بنظر میرسد.

د گویا دیگر باید این قضیه‌ی باء‌های اضافه و پیشوند فعل در کتابی که استادی چون جمال‌زاده آن را نوشته و ویراسته‌ی دکتر است در ادب فارسی و عربی و زبان عامیانه، حل شده باشد \* بخصوص که دیگر قسه و مقاله نیست، فرهنگ است

۵ در این مورد، و موارد دیگر، آقایان خود بهتر می‌دانند. گذشته از مقالات مبسوطی که در شماره‌های مختلف مجلات سنگین دارالخلافه‌ی تهران آمده است جزوه‌ی جداسانه‌ای هم اخیراً بچاپ رسیده است بنام «شیوه‌ی (ه ی) خط فارسی» که ظاهراً از دکتر مصطفی مقرئ است و نذر مترجمان نیست که سر و کارشان با مؤسسه‌ی فرانکین است.

وردیف لغت بامتصل و منفصل نوشتن باء از هم می باشد : بدرک . بدرگک . بته بته  
افتادن . بدلچسبیدن . بهدل گرفتن . به که کشیدن و الخ .

ه ضبط لغات اغلب بهمان صورتیست که تلفظ می شوند و گاه در میان کمانه  
صورت ادبی ! آن : خوم طمع (خام طمع) داغون . درب و داغون . رختشورخونه...  
اما گاه اصلاً توجهی در این نکته نیست : داو . رودربایستی و...

در مقدمه نوشته اند : « مقصود اصلی در این کتاب همانا

جمع آوری کلماتی بوده است که عموماً در همه جای ایران

متداول و معروف اغلب فارسی زبانها می باشد ، اما در متن

کم و بیش لغاتی هست از گویشهای مختلف ایران زمین :

اصفهان ، مشهد ، شیراز ، کرمان ، آذری و غیره که اغلب معروف اغلب فارسی زبانها نیست ،  
اما در این نکته بحثی نیست که گامیست در راه غنای زبان تک مایه ی فارسی رایج .

و « مقصود در اینجا جمع آوری کلمات مفرده بوده است نه بعضی اصطلاحات

عوامانه که آنها را در کتاب لغت در ردیف کلمات نمی توان جاداد . از قبیل « کچلک

بازی » که بمعنی بیهوده داد و فریاد راه انداختن و « بخوردادن » که بمعنی معاشره

کردن و لاس زدن است و « شش بیستی خرد کردن » که بمعنی ترسیدن است و غیره ،

هر چند گاهی پاره ای از این قبیل اصطلاحات که حکم کلمات مر کبه را دارند در کتاب

آمده و با تقریباً بدون اراده وارد شده است . « حقیر این مورد را جز اهمال به

چیزی دیگر منسوب نمی دارد و اگر « وسعت و کثرت تعبیرات و اصطلاحات » بحدیست که

چهل سال بهر حال کافی نیست . پس این مهم را چه تدبیر باید ؟ کی و کی ؟ اطلس

زبانشناسی !؟ معذک خوشبختانه جمال زاده « بدون اراده » کلی تعبیر و اصطلاح

گرد آورده است . برای مثال :

از دست کسی بر آمدن . از سر باز کردن . از کوزه در رفتن . استخوان سبک

کردن . بالا آمدن کفر ( گویا بجای کفر کسی بالا آمدن ) . بالای کسی در آمدن . بلغور

کشیدن موش از انبان کسی . بنار ابعیزی گذاشتن . بوق کسی یا چیزی را زدن . تک

زبانی حرف زدن . تنگه ی کسی را خورد کردن . نه ونوی چیزی را بالا آوردن جان

به جان کسی کردن . چرت کسی را در اندن یا پاره کردن . چشم و گوش کسی را باز کردن

از جلو کسی در آمدن . دست کشیدن از کاری . دندان روی جگر گذاشتن . دندان

کسی را شمردن . داو بدست کسی افتادن و دادن . رنگ گذاشتن و برداشتن . رودست کسی بلندشدن و برخاستن . نور و در بایستی ! گیر کردن . رودست کسی خواندن . خرج رودست کسی گذاشتن . زاغ سیاه کسی را چوب زدن . سر بهواجواب دادن . سر خودی کاری را کردن . سردرپای کسی گذاشتن . سر کسی را شیر . مالیدن . سر کسی را گرم کردن . سر و نه چیزی را بهم آوردن و آمدن . سری میان سر هادر آوردن . شکم کسی را سرفه کردن . چشم زهر کسی را گرفتن . نوپ علی گلایی زدن . عن به تن مالیدن و در آفتاب نشستن . کفر کسی را بالا آوردن . کک نوی تنبان افتادن . توی کوك کسی یا چیزی رفتن . لی لی به لالای کسی گذاشتن . ماه و ستاره از پیش چشم پریدن . موش تو آشنانداختن . مولای درز چیزی رفتن . پی نخود سیاه رفتن . پی نخود سیاه فرستادن . نمک خوردن و نمکدان شکستن . ورمال آقا را دمش دادن و غیره . . .

**الف مفردات ، مرکبات ، تعبیرات و اصطلاحاتی که در کتاب نیست** فراوان تر از آن است که کاغذ گذاری\* بتواند دردی را دوا کند\* . برای احتراز از اطناب کلام بعنوان مثال تنها به ذکر موارد مفقود از اولین لغت (ریشه) موجود می پردازیم \*\* :  
آب : عصاره ی هر چیز ، شیره ی هر چیز ، رطوبتی که در چیزی هست : آب هویج و غیره \*

« بدیعی است که مجموعه ی ذیل مشتمل بر تمام کلمات عوامانه ی مفرده ی فارسی نیست و لهذا اشخاصی که بجمع آوری اینگونه کلمات علاقه ای دارند ممکن است کاغذ سفید در میان صفحات گذاشته و هر وقت کلمه ی تازه ای بخاطرشان آمد و الخ ... »

مقدمه ی مجموعه ی کلمات عوامانه ی فارسی . آخر کتاب یکی بود یکی نبود ۱۳۰۲  
« این کتاب بلاشک مشتمل بر تمام کلمات عوامانه ی فارسی نیست و لهذا اشخاصی که بجمع آوری اینگونه کلمات علاقه ای دارند ممکن است کاغذ سفید در میان صفحات کتاب بگذارند و الخ ... »

مقدمه ی فرهنگ لغات عامیانه ۱۳۴۳

این موارد را عیناً از « کتاب هفته » می آوریم . شماره های ۱ ، ۲ ، ۳ ، ۴ و زبان کوچی صفحات ۱۳۵ ، ۱۳۲ ، ۱۲۸ و ۱۲۳ - ۱۶ مهر ماه ۱۳۴۰ به بعد . این بخش را این حقیر ترتیب می داد ، به سرپرستی حضرت شاملو ، که تا چند شماره . بعد از این آمد و بعد قضیه متوقف ماند . که گویا باید به مسائل جدی تر پرداخت ، و پرداختند و دیدید .

و این و غیره دو موردیست که در اول کتاب فرهنگ لغات عامیانه آمده است و در « کتاب کوچی » بفره وده ی فاضل النضلاء حسن قریشی - عقل کل دستسگاه گیهان - حذفش کردند .

آب آورده : چیزیکه بدون تحمل رنج و خرجی بدست آمده باشد . نظیر باد آورده . . . .

( چشم - ) : ر. ك. آب مروارید .

آب افتادن : (دهان) : به هوس افتادن . به طمع خوردن چیزی یا عشق بازی با کسی افتادن .  
( - میوه ) : از حد رسیده شدن ، و پختگی گذشتن میوه ، و رو به لهیدگی و فساد رفتن ...

آب انداختن : ( - ماست و آتش و جز اینها ... ) مقدمه‌ی ترش شدن و تجزیه شدن و فاسد شدن .

( دهن کسی را - ) کسی را به طمع خوردن چیزی یا عشق بازی با کسی انداختن .

( زیر کسی - ) : کسی را به حقه و تزویر از جایی بلند کردن ، باعث بیکاری کسی شدن ...

آب از آب تکان نخوردن : هياهو و جنجالی که بر اثر اقدام به عملی تصور بروز آن میرفته است .

آب از آتش در آوردن : فوق العاده زرنک و کاربرد بودن . کره از آب گرفتن .

آب از دریا بخییدن : کاری بی ارزش و پیش پا افتاده کردن ، کاری بی اهمیت انجام دادن :

« آب از دریا می بخیی ؟ »

آب از دست کسی نجکیدن : خیلی خیس بودن . نان خشك بودن : « آنقدر خیس

است که آب از دستش نمیچکد ؟ »

آب از سرچشمه گل بودن : چیزی یا کاری از اصل و مبداء خراب و نادرست بودن :

« آب از سرچشمه گل است ! »

آب از سرگذشتن : بی قید بودن نسبت به رسوایی یا زبانی ، به دلیل تازگی نداشتن

آن « بابا ما که آب از سرمان گذشته ، چه يك نی ، چه صد لی ! »

آب از کسی گرم شدن : ( یا : نشدن ) : از جانب کسی احتمال مساعدت یا فایده ای رفتن

- یا نرفتن - : « از او چشم کمک نداشته باش ! آبی از من

گرم نمیشود ! »

آب از ملوی کسی بریدن : آسایش دیگران سلب کردن . به بی رحمی ، ساده ترین

حقوق دیگران سلب کردن .

آب از لب و لوجه کسی سرازیر شدن : به منتهای شیفتگی و طمع رسیدن نسبت به چیزی یا کسی ( ر. ک : آب افتادن دهان )

بر آب افتادن پته کسی : راز کسی فاش شدن . رسوا شدن . پته کسی را بر آب انداختن : رسوا کردن کسی ، راز کسی آشکار کردن .

آب خواستن و دست شستن : دیر به فکر کاری افتادن : « این کار دیگر دیر شده با آب بخواه و دست بشو ! »

آب بخورکش بیایی : جواب آمیخته به استهزایی است که به آدم‌های طمعکار میدهند . نظیر : « بگو آش . بهمین خیال باش ! »

آب ( یا : آب انبار ) به دست بزید افتادن : درمورد کاری گفته می شود که انجام آن به دست شخص تنگ نظری باشد .

آب بر داشتن : ( - کاری یا حرفی ) . موضوع دیگری سوای آنچه در ظاهر هست ، در باطن داشتن ؛ « این حرف یارو خیلی آب بر میداره ! » ریشه های دیگری داشتن ، مهم بودن ؛ به جای دیگری بستگی داشتن « من از اول فهمیدم که کارهای یارو آب بر میداره ! » کاسه‌ای زیر نیم کاسه بردن ...

( لوله‌نگ - لولئین - کسی زیاد آب برداشتن ) : دارای نفوذ و اعتبار بودن .

لب آب بردن و نشنه بر گرداندن : خیلی زرنک و حيله گر بودن . زرنک و کار بر بودن به اندازه‌یی که بتوان نشنه ئی را به آب برد و همچنان نشنه باز گرداند !

آب به سوراخ مورچه ریختن : جماعت را به هول و تکان انداختن ؛ عده ئی را با حرفی یا عملی به جوش و خروش افکندن .

فوت آب بودن : اصطلاح شاگردان مدارس ابتدایی ، برای آنکه نشان بدهند دروس حفظی خود را خوب از بر کرده‌اند .

آب پاک روی دست کسی ریختن : کسی را بالمره ناامید کردن . امید کسی را بکسره از بین بردن .

آب خوردن : خرج برداشتن ، گران تمام شدن و اسباب زحمت فراهم آوردن ...

آب از چیزی خوردن : معلول فلان چیز بودن « این شایعه از آنجا آب می خورد که ... »

آب نخوردن چشم از چیزی یا از کاری یا از شخصی : امید عافیت نداشتن از ...  
 آب چشم گرفتن از کسی : کسی را مرعوب خود کردن ، زهر چشم از کسی گرفتن ...  
 آب خوش از گلو باین نرفتن : ...  
 از آب درآمدن : برای خود چیزی شدن . به يك جایی رسیدن ...  
 آب در غربال کردن : کاری نتیجه بی انجام دادن . آب در هاون کوبیدن .  
 آب و هوای خوب داشتن : کنایه از وفور زنان و ...  
 آب در دل کسی تکان نخوردن : کاری را بدون برو زهیچگونه در دسری انجام دادن ...  
 آب حمام تعارف کردن : درموردی گفته میشود که کسی بخواد با اهدای چیز پیش پاریخته  
 و بی ارزش بر کسی منت بگذارد .  
 آب نکشیده : فحش - ... زبان - ...  
 آب دادن : انزال ، سرو گوش - ... دسته گل - ...  
 آب دهزی راز یاد کردن : تعارف نداشتن . برای مهمانی که ...  
 آب را آب کشیدن : کنایه از وسواس فوق العاده داشتن .  
 آب را گره زدن : فوق العاده نا جنس و حقه باز بودن ...  
 آب روی آتش ریختن : فتنه ای را یکسره خواباندن ، قال قضیه را کنندن .  
 آب زیر پوست دویدن : به دولت رسیدن ، رنگ و روی پیدا کردن ، بهبود یافتن و سر حال  
 آمدن ...  
 آب سر بالا رفتن : کار دنیاوار و نه شدن ، چیزهای عجیب و غریب دیدن .  
 آب سفت کردن : کاری بهوده کردن ، کار نشدنی انجام دادن .  
 آب آوردن : (اصطلاح طبی) آب آوردن شکم ، زانو ، چشم ...  
 آب رفتن : کوتاه شدن طول پارچه یا تنگ شدن البسه پس از شست و شو .  
 آب شدن : لاغر شدن . - جنس ... - دل ... - زهره ... - از خجالت ... - قندتوی دل - ..  
 - و به زمین فرورفتن ...  
 آب کردن : خود را - بر اثر کار زیاد یا غصه خوردن مفرط ، خود را از روزگار کردن ... توی  
 چیزی - در چیزی تقلب کردن ... دل کسی را ...  
 آب کشیدن : اصطلاح طبی - دست ، پا ، البسه و ... غذا یا هر خوردنی دیگر : خوردن ماهی  
 ماهی خیلی آب می کشد (یا می برد) جانماز - ... با آبکش - ...

آب کسی در جوی دیگری رفتن : تحمل آن دیگری رانداشتن ...  
 آبی با کسی گرم کردن : با کسی به طور زود گذر و موقت، روابط عاشقانه پیدا کردن.  
 آبی از کسی گرم شدن : به صورت سؤال ... به صورت نفی ...  
 آب مال (مالی) کردن : شستن چیزی بدون بکار بردن صابون ...  
 آب آتش ... : دلت دردمی کنه؟ قنداغ بخور. چنان است آب و آتش. خود را به آب و آتش زدن ...  
 آب و آتش دادن : لغت و لعاب دادن، شاخ و برگ دادن ...  
 آب و نان داشتن : (کاری یا چیزی) : سود داشتن ، بهره داشتن ...  
 آبها از آسیاب افتادن : خوابیدن سر و صدارا ...  
 از آب گذشته : خوردنی که بعنوان سوقات از شهر دیگری آورده باشند .  
 آبخوری : لیوان ...  
 آبی : (به سکون ب. شیرازی) : آبریز .. چاهکی که برای آب و باران زبر ناودانها  
 احداث می کنند.  
 آب غوره : کنایه از اشك . آب غوره چلانندن ..  
 آب تربت : آبی که در آن تربت می ریزند بیه کلوی محضران ...  
 آب بارهکه : در آمد مختصر ولی مرتب و همیشگی .  
 آب خورشی : رنگ قرمز سوخته ... گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
 آب مرواری : نوعی بیماری چشم La Cataracte  
 آب بهسان : آب باران که هفتاد روز پس از عید نوروز بیارد ...  
 آب بهن مرده : هر چیزی که رنگ آن رفیق تر از حد معمول باشد.  
 آب کشی : وسیله‌ای برای کشیدن آب چلو و شستن سبزی و غیره از مس یا نر که‌های بید ...  
 آب در پاره ای از موارد معانی لغاتی که آمده غلط یا ناقص است .  
 برای مثال :  
 آجیل گذشته از مخلوط تخمه و بادام بمعنی رشوه هم هست: آجیل دادن و گرفتن.  
 آنگک تنها نشانه‌های سربی در کمرک نیست. «در خرمنگاه روی گندم می‌زنند تا دست  
 خورده نشود» \*

امل تنها به زن کهنه پرست گفته نمی‌شود .  
پس اداختن اگر تنها صرفه جویی کردن و جمع کردن پول باشد پس « بچه پس  
اداختن » چه معنی میدهد ؟

پنتی مفهوم شلخته و بی بند و بار هم دارد و ظاهراً ترکیب است : آدم پنتی .  
جنت غیر از متضاد، بمعنی درست و عین‌هوشم هست ، نظیر Just فرنگستانی .  
چور کردن روی هم ریختن هم هست .

این لغات فرنگستانی گاهی باعث دردسر لغت‌نویس است . اوانیسم مترادف  
Masturbation نیست . در این حالت گویا فضلا جمع آیند اما فرزند نخواهند و  
احوال این جناب « اوانان » طولانیست .

انگل لیشمانیا در آبهای مانده زیست نمیکند ، در خاک است و تن سگ .  
مگر آنکه شاهد در متون قدیمه‌ی ادبی باشد .

چالاقوش را « درختان و درختچه های جنگلی ایران \* » پسته ی جنگلی می-  
داند، نه سبزی معطر .

خاله رو رو به زنان چاق و آبدتن گفته نمی‌شود این قضیه مربوط است به نمایشهای  
زنانه در ایران. \*\*

غر گویا بمعنی آدم ابله و نادان هم داریم . به فرموده‌ی مولای بلخ:  
پس حق حق صاحب از مادر بود هر که آن حق را نداند خر بود !  
خود را گرفتن یا به خود گرفتن نیست .

دبه فقط بمعنی ظرف و کنده های گلی نیست . « شاعر » ی فرموده : فرزند عزیز نور  
دیده - از دبه کسی ...

دده در ترکی ( بمعنی پدر ) به فتح تین و در فارسی ( بمعنی زن خدمتکار سیاه ) به کسر  
ثانی است .

دست داشتن تنها بمعنی مهارت ، توانایی و نفوذ و قدرت داشتن نیست . مباشرت و

---

\*) و جیزه ایت بقلم مهندس ثلاثعلی بنان . ضمیمه ی شماره ی نهم سال نوزدهم  
مجله‌ی کشاورزی . کاریت بسیار پر ارزش اما خالی از این عیب نیست که نام نقاطی را که این  
اسامی در آن تلفظ می‌شوند ضبط نکرده . بهر حال اسامی دیگر پسته‌ی جنگلی را چنین شرح  
می‌دهد : بنه . کین جوك . فسق . بن . داربن . افوزون و غیره . . . .  
\*\*) بدون الله قضیه را در شماره‌ی آینده آرش خواهید خواند .

همکاری هم هست. مثلاً: «محبوب هم در تهیهی فرهنگ لغات عامیانه دست داشت» هر چند در این مورد معنی کتاب صادق است.

دع «روش، طریقه، سیره، شگرد و ظاهراً از لغت عربی دأب». گویا در ترکی متداول است اما نه به این غلیظی. دب به فتح اول. دق با وجود تأکید شدید شعر آقای خانلری که می‌فرمایند:

بوی‌گندش دل و جان نافته بود      حال بیماری دق یافته بود

«و نیز نوعی بیماری» نیست: حال که به استناد شعر بزرگان برای لغات معنی ساخته می‌شود صحیح آن بود که «آینه‌ی دق» هم در فرهنگ می‌آمد، به استناد شعری از حضرت نادرپور.

عوض و آتش و دغش نیست عوض و دکش است.

ز ابرای سرانجام، بی تکلیف و ویلان هم معنی می‌دهد.

زل (چشم -) «به معنی خیره کردن چشم است...» گویا منظور زل زدن باشد.

زیر زبانی گذشته از یواش و آهسته و از روی اکراه، سکه‌ای را هم گویند که به دهان عروس گذارند.

قال چاق شدن: رگ به قاجاق شدن غلط است. قال چاق کردن داریم بمعنی حرف در آوردن.

كلك «نوعی منقل است که از گل سازند و نیز وسیله‌ایست چوبین که بر روی آب اندازند...» ظاهر آلفت جنوبیست. در خوزستان مشک پر باد را می‌انداختند، و می‌اندازند، به «کارون» و با آن از روی آب می‌گذشتند. كلك زدن و كلك سوار کردن شاید از اینجاست.

در گلیر آنچه را که کوبند و بصورت گرد مصرف کنند برکش است نه دانه‌اش. لندوك گذشته از جوجه پرنده‌گان که هنوز بال در نیاورده‌اند به معنی آدم دراز و لاغر هم هست معادل Lank فرنگستانی. اینهم فضل!

نم نم باران «باران ریز و آهسته که برای می‌خوردن خوشایندست»!

ج معانی خیلی از لغات کلی و سرسری است. مثال:

بجهنم: بدرك. بدرك: بجهنم. تول زدن: Execouver. جیکی: اشرف.

الدین راست: صورتم زرد و لاغر کج و چشمم جیکی است: همدمم دم‌بکی است.

ختم نخود : نوعی ختم است . خل یله . مولانا راست ؛ علم حق اینست زین سوکش  
 عنان - عامه را ده جمله خل یله ! سکه دوزی : نوعی کار دستی است که در اصفهان  
 رواج دارد . سگباد : در طب عامیانه نوعی مرض است . سنقر : ظاهراً نوعی پارچه  
 است . سنبله دوزی (کاررشت) : نوعی کار دستی است . سیاه گیلاس : گیلاس (میوه)  
 سیاه رنگ . طوقی بریده : نوعی کبوتر است . قارچ : نوعی رستنی معروف .  
 قازیاقی : نوعی سبزی صحرایی است . قده : غده . کتو : یکی از ناخوشیهای الاغ  
 کلاغی : نوعی پارچه است . کماج (نان) نوعی نان است . کمارس (چارقد) : ظاهرانوعی  
 چارقد . لککوت : هنوز لککوتت هم باقی است ! (علوبه خانم) و ...

و چندین لغت سفید و بی شرح آمده که معانی احتمالی و غیر دقیق چند تا  
 از آنها چنین است :

تول : ظاهراً طاوول است و آماں وورم .

جمبوری : ظاهراً از اخبار پیشا هنگی روزنامه ها آمده است .

خدر : پر خور . چاق ، بی رنگ

قنه ورشه : دسندی قشه ورشه داریم ، دسته عزادشیون و و او بیلا .

کوم کردن (اسب) : سکندری رفتن است .

ه به استناد چند شعر ، بندتنبانی لغاتی جعلی در فرهنگ راه پیدا کرده . مثال :

مکلا : این کله که امروز به زلفت مزلف روزی به کلاهی نمدی بود مکلا !

و ترفیدن : هر کسی در جهان ترفی کرد من بیچاره و ترفیدم ! ...

لغات جعلی گاهی در شرح لغتی ، برای توجیه تبدیل حرفی به حرفی ، به مردم

نسبت داده می شود :

هنگک : بهمان معنی «هن» است . این کاف زائد در لفظ عوام غالباً در پایان کلمات

مختوم بهن می آید : نعلین : نعلنگک ، معاون : معاونک ، نابان : نابلنگک !

و در مواردی متعدد لغات و شرحشان مکرر آمده است . برای مثال :

اصول وادا (؟) ، ادا واصل . بازو ولنک (؟) ، ولنک و باز . بکسی

رفتن (۱۵) ، بکسی رفتن (۲۰) . بدید و ندید (؟) ، ندید و بدید . خاله رورو ، رورو خاله (!)

آجیل مشکل گشا . مشکل گشا (آجیل) (؟) . غاووت ، فاووت . غلچماق ، فلچماق .

غلقتی ، قلفتی . غلق ، فلق . غایم باشک ، قایم باشک . گل گل مانی نیش ، مانی نیش

(گل گل - ؟) . دلهره ، هره (دل - ) ! ...

الف فرهنگ نویسی باید همواره ایجاز را در کار

شیوه‌ی فرهنگ نویسی نوشتن مرعی بدارد. فرهنگ نویسی قصه و مقاله نویسی

نیست. مثال: زهرمار: دشنام است، و در جواب کسی

که تفسیر یا غفلتی کرده است چون انسان را صدا کند گفته می‌شود. چنانکه وقتی

کودک مقصری، ادرش را صدا کند، یا در نتیجه‌ی شیطنت صدمه‌ای بخورد و داد و فریاد

راه بیندازد و کسانش را بکمک بطلبد و مثلاً گوید: «مامان!» در جوابش گویند:

«زهرمار!» ... و نیز «داستانهایی کوتاه»، در «زهم» و «سیابند» و «سیزده بدر»

و «شباش» و «کنار آب» و بسیاری موارد دیگر.

و نیز ردیف کردن مترادفات، گاهی دور از ذهن تر از اصل لغت، معنی

لغت دادن نیست. مثال:

سرشکستگی: رسوایی، سرافکندگی، خائب و خاسر و شرمسار و شرمنده

شدن. و ...

ب فرهنگ نویسی باید معنی لغات را بی‌طرفانه و بی هیچگونه تعبیر و تفسیر و

تنقید و تحسین و تحییب بنویسد. فرهنگ نویسی معام اخلاق نیست. مثال:

دمبولی کسک: ... این تعبیر از تعنیقی قدیمی و سخت و کیک و مستهجن

اقتباس شده است.

زن مرده: ... مثلی مستهجن در زبان فارسی هست که گوید ...

زیاده روی: «اسراف»، تبذیر، افراط کردن در کارهایی نظیر خوراک و

استعمال دخانیات و مواد مخدره و اعمال جنسی و نظایر آن که البته بسیار نکوهیده

و زشت است.

زیر گرفتن: ... نیز اصطلاحیست شرم آور در مورد عمل مباشرت به وضعی

خاص و غیر عادی که شرح آن در این مقام جایز نیست. و موارد بسیار دیگر. در حالیکه

بابط و بی ربط در بعضی از «اشعار» ایرج میرزا و سایر فضلا مثالهایی سخت و کیک تر

و مستهجن تر و غیر عادی تر آمده است. مثال: ۴ «بیت» از این آدم در ذیل لغت دلگشا.

ج فرهنگ نویسی باید از دادن هر گونه شعار و جمله کردن به هر گونه اعتقاد

اصیل یا غیر اصیل عوام الناس بپرهیزد، هر چند که این اعتقادات و آداب و رسوم

مغایر با آخرین تحقیقات طبی و فلسفی و هنری و جامعه شناسی و غیره باشد. فرهنگ

نویسی روزنامه نویسی نیست. مثال:

سرکسی را خوردن : .. البته عقیده‌ی خرافی و موهومی در بین مردم در باب شومی و بدقدمی یا خوشقدمی اشخاص وجود دارد که امروزه نامربوط را به یکدیگر مرتبط می‌سازند و آنها را بفال نیک یا بد می‌گیرند .

سگ ارمنی و سگ سنی : ... تعبیری بوده است بسیار زشت و زننده که در دوره های جهل و نادانی مردم به این اقلیت و پیروان مذهب سنت می‌گفتند و خوشبختانه ...

سیزده بدر: ... اما همین خوشگذرانی و هجوم مردم به صحرا که غالباً با صرف مشروبات الکلی و ارتکاب سایر منهیات و منکرات نیز همراه است و از دحام جمعیتی که ...  
همسفر : «کسی که با انسان در سفر رفیق راه است . از قدیم دانایان مردم را از بر گزیدن همسفر بر حذر داشته‌اند .»

یک دنده : ... پیداست که این صفت گاهی پسندیده است (ناجایی که مرد بر سر قول و عقیده ی مستدل خود بایستد ) و گساره نیز ناپسند بشمار می آید ( در صورتیکه شخص مطلقاً از حرف خود برنگردد و عقیده ی باطل خود را در برابر نظر درست دیگران نگاهدارد . ) و ...

کاجی : ... این خوراک سنگین و دیر هضم را به خطا برای نرم شدن روده زنان پس از وضع حمل بایشان می‌خورانند .

کریه مرتضی علی : ... ظاهراً منشأ این تمثیل اعتقادی عوامانه است که گویا حضرت مولای متقیان دست به پشت کریه کشیده است و از این روی هرگز پشت کریه به زمین نمی آید. اما در حقیقت این امر نتیجه‌ی چالاکی فوق‌العاده‌ی کریه و نرمی و قدرت داشتن عضلات اوست .

**الف مقدمه** ، سخت نشان از پیری نویسنده دارد .

چشم بد دور انگار که آخرین قلمزدن است . پر کسویی شتاب آلود . از نامدی ادوارد براون و خاطرات نویسنده در جستجوی کلاه نمدی و شرح زیارت آقای دکتر صدیق

**در باره‌ی مقدمه و خاتمه کتاب**

سید جمال‌الدین واعظ جلیل‌القدر را ، و نمایشنامه نویسی و نمایشهای زمان صدر مشروطیت و بسیاری از مطالب دیگر که گرچه هنوز نه مزه‌ای از شیرینی کلام قدیم جمال‌زاده را دارد اما جاشان در مقدمه‌ی این کتاب نیست . میتوان برای اینها هزار پیشه‌ای و کشکولی و «مندوقچه اسرار»ی ترتیب داد نه اینکه برای اثبات این

نکته که در نامایشنامه‌های آن زمان مقداری کلمات و اصطلاحات عامیانه هست ۱۱ صفحه رقم زد. از صفحات ۳۶ تا ۴۷ مقدمه .

جالبترین نکته در این مقدمه‌ی مطول صفحاتیست که در آن‌ها شواهدی از شعر و نثر قدما بی‌آمده است که کلمات عامیانه را بکار برده‌اند. که اینها نشان از تأملی دارد و تورقی و مطالعه‌ای و تحقیقی .

تمنای بی‌جای این حقیر از استادی چون ایشان این است که در نوشته‌های آیشان فعل نمودن را بجای کردن بکار نبرند که در این مقدمه به تقریب ده بار آمده است و بهمانه دست آقایان می‌دهد . «جاده‌ی دموکراتیک ساده نویسی» \* را می‌شود بحساب بدعت و پیش‌گسوتی گذاشت .

ب خانمه، به خامه‌ی دکتر محمدجعفر محبوب است و سخت عاری از حجب. عذر می‌خواهم از این قافیه‌پردازی. اما حضرت ایشان چه می‌گویند این جمله را: «برای ایشان هیچک از آندوراهی (کذافی الاصل) که در برابر هر فرهنگ‌نویس زبان رسمی ادبی گشوده است باز نبوده و ایشان ناگزیر بوده‌اند که این کار را از آغاز بنیانگذاری کنند و نخستین کتاب را در این زمینه فراهم آورند والنح \*...» و ظاهر آدمی بوده است. و یا هست. در اصفهان. زادگاه جمالزاده. امیرقلی امینی نام. و ایشان گویا کتابی دارند به این نام و نشان: فرهنگ عوام ۶۹۳ ص ۱۶۰ مقدمه چاپ تهران. مؤسسه‌ی علمی. چاپ شده به سال ۱۳۳۸ هجری شمسی. گرچه این کتاب پدیده‌ی دیگر است و باشبوه‌ای دیگر با وجود این از این کتاب نه در مقدمه‌ی مطول جمالزاده در بخش «اقداماتی که در همین زمینه بعمل آمده» \* نامی هست و نه در خانمه‌ی کوتاه محبوب. اگر جمالزاده این کتاب را ندیده است خانمه نویس باید این کتاب را می‌دید \* \*

محبوب نگارش، ردیف و شرح و توضیح کلمات را نیز در این خانمه‌نامه‌ها از خود می‌داند که جای گفتگو است. روال کلام جمالزاده در نوشتن خیلی از لغات پیدا است. برآمده‌ی راوی .

ب: مقدمه . ص ۲۹

: خانمه . ص ۴۷۹

« آخرین اقدام» یاد شده در این قسمت تهیه‌ی اطلس زبان‌شناسی است که مال حوالی سال ۱۳۴۰ است.

« فرصت نکردم مشخصات و ضبط این کتاب را در مجموعه‌ی « کتابهای چاپ ندهی فارسی» فضلا ببینم .

## نتیجه

این کتاب «رستم صولت است و افندی پیزی». اما کوشش و صمیمیت جمال زاده را باید قدر دانست که از دیرزمانی پیش به این کار صعب دل بسته است و لحظه ها و ساعت ها و روزها و ماه ها و سالهایی از عمر گرانس را بر سر این کار نهاده است و نیز مدعی هم نیست و همچنان از پس سی سالیکه از نخستین چاپ مؤخره‌ی «یکی بود یکی نبود» می‌گذرد همچنان کاغذ سفید در میان صفحات کتاب گذاشتن را توصیه می‌کند و تقاضای خبردارد و حاک و اصلاح. و هم از این رو بود که مسود حقیق و بی مایه‌ی این اوراق اجازه‌ی جارت را بخود داد و این اباطیل را رقم زد. و اگر این قلم گاه تند دوید و حرمت نشناخت در اینجا صمیمانه از ایشان پوزش می‌خواهد و با کمال اخلاص اعلام می‌کند هر گاه چاپ دیگری از این کتاب در کار بود بی آنکه نامی از خود بر پشت جلد زرین کند از انجام هر کمک در بنگ نورزد.

بیت

غرض نقشیست کز ما باز ماند      که هستی را نمی بینم بقایی  
اقل العباد س . ط . خاکسار تبریزی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

■  
محمل لیلی ازین بادیده چون برق گذشت  
همچنان کردن آهو به تماشااست بلند .

■  
سنگین نمیشد ایشمهه خواب سیه دلان  
گر میشد از شکستن دلها صدا بلند .

■  
شکست شیشه‌ی دل را مگ و صدایی نیست  
که این صدابه قیامت بلند خواهد شد .

صائب تبریزی